SJPP
Shenakht Journal of Psychology & Psychiatry
No.1/ 2026;13(1):119-133
DOI: 10.22034/13.1.119
https://shenakht.muk.ac.ir/

Original Article

Elucidating the Psychological Mechanisms of Social Bonding in Axel Honneth's Political Thought: An Interpretive Analysis of Philosophical Texts

Osman Mirani[1], Iraj Ranjbar[2*], Siamak Bahrami[3]

[1] Ph.D. Student, Department of Political Sciences, Islamic Azad University, Kermanshah, Iran.
[2] Assistant Professor, Department of Political Sciences, Kermanshah Branch, Islamic Azad University, Kermanshah, Iran.
[3] Assistant Professor, Department of Political Science, Kermanshah Branch, Islamic Azad University, Kermanshah, Iran.

Article History:

Received: 8 April 2026
Revised: 17 May 2026
Accepted: 19 May 2026

***Corresponding Author:** Iraj Ranjbar, Assistant Professor, Department of Political Sciences, Kermanshah Branch, Islamic Azad University, Kermanshah, Iran.

E-mail: Iranjbar@iau.ac.ir

Abstract

Background and Aim: The erosion of social solidarity in contemporary societies calls for a renewed understanding of the psychological foundations of social bonds. Axel Honneth's theory of recognition provides an important framework for this issue; however, existing scholarship still lacks an integrated account that links its psychological, normative, and institutional dimensions. This study seeks to reconstruct the conceptual architecture of recognition theory and articulate the psychological mechanisms of social bonding within an integrated model that demonstrates how these mechanisms, in interaction with normative and institutional dimensions, contribute to the formation and maintenance of social solidarity in contemporary societies.

Materials and Methods: This study employed an interpretive qualitative analysis of philosophical texts. Honneth's major works were critically reexamined, and the core concepts of recognition theory were extracted, compared, and conceptually reconstructed to formulate an analytical framework that links the individual, intersubjective, and institutional dimensions of social solidarity.

Results: The findings indicate that in Honneth's account, solidarity emerges through the internalization of reciprocal patterns of recognition at the psychological level. Three fundamental mechanisms were identified: basic trust (grounded in affective relations), normative self-worth (grounded in legal recognition), and social self-esteem (grounded in social esteem). Organized around recognition justice as the theory's normative core, these mechanisms interact dialectically to generate and sustain social solidarity.

Conclusion: In Honneth's theory, solidarity emerges from interconnected psychological, intersubjective, and institutional processes grounded in mutual recognition. This model explains how recognition, identity, and normative structures together sustain durable social cohesion in contemporary societies.

Keywords: Psychological Mechanisms, Recognition Justice, Recognition Theory, Social Solidarity

Please cite this article as follows: Mirani O, Ranjbar I, Bahrami S. Elucidating the Psychological Mechanisms of Social Bonding in Axel Honneth's Political Thought: An Interpretive Analysis of Philosophical Texts. SJPP. 2026;13(1):119-133. DOI: 10.22034/13.1.119

[Downloaded from shenakht.muk.ac.ir on 2026-11-11]

Copyright © 2026 Shenakht Journal of Psychology & Psychiatry. This is an open-access article distributed under the terms of the Creative Commons Attribution-NonCommercial 4.0 International License (http://creativecommons.org/licenses/by-nc/4.0/), which permits unrestricted copying and redistribution of the material for non-commercial purposes, provided that the original work is properly cited.

SJPP
دوماهنامه علمی پژوهشی روانشناسی و روانپزشکی شناخت
دوره ۱۳، شماره ۱، فروردین و اردیبهشت ۱۴۰۵، صفحات: ۱۳۳-۱۱۹
DOI: 10.22034/13.1.119
https://sjku.muk.ac.ir



مقاله پژوهشی

تبیین سازوکارهای روان‌شناختیِ پیوند اجتماعی در اندیشهٔ سیاسی اکسل هونت: تحلیلی تفسیری از متن فلسفی

عثمان میرانی[۱]، ایرج رنجبر[۲*]، سیامک بهرامی[۳]

۱. دانشجوی دکتری، گروه علوم سیاسی، واحد کرمانشاه، دانشگاه آزاد اسلامی، کرمانشاه، ایران.
۲. استادیار، گروه علوم سیاسی، واحد کرمانشاه، دانشگاه آزاد اسلامی، کرمانشاه، ایران.
۳. استادیار، گروه علوم سیاسی، واحد کرمانشاه، دانشگاه آزاد اسلامی، کرمانشاه، ایران.

تاریخچه مقاله:
دریافت: ۱۴۰۵/۰۱/۱۹
ویرایش: ۱۴۰۵/۰۲/۲۷
پذیرش: ۱۴۰۵/۰۲/۲۹

تمامی حقوق نشر برای دانشگاه علوم پزشکی کردستان محفوظ است.

***نویسنده مسئول:** ایرج رنجبر، استادیار، گروه علوم سیاسی، واحد کرمانشاه، دانشگاه آزاد اسلامی، کرمانشاه، ایران.

ایمیل:
Iranjbar@iau.ac.ir

چکیده

زمینه و هدف: فرسایش هم‌بستگی اجتماعی در جوامع معاصر، نیازمند فهمی نو از بنیان‌های روان‌شناختی پیوندهای اجتماعی است. نظریهٔ شناسایی اکسل هونت چهارچوبی مهم برای تبیین این مسئله فراهم می‌کند. بااین‌حال، ادبیات موجود همچنان فاقد تبیینی یکپارچه است که ابعاد روان‌شناختی، هنجاری و نهادی این نظریه را به یکدیگر پیوند دهد. این پژوهش در پی بازسازی معماری مفهومی نظریهٔ شناسایی و تبیین سازوکارهای روان‌شناختیِ پیوند اجتماعی در قالب مدلی یکپارچه است؛ مدلی که نشان دهد این سازوکارها چگونه در تعامل با ابعاد هنجاری و نهادی، به شکل‌گیری و تداوم هم‌بستگی اجتماعی در جوامع معاصر منجر می‌شوند.

مواد و روش‌ها: این پژوهش با رویکرد تحلیل کیفیِ تفسیریِ متون فلسفی انجام شد. آثار بنیادین اکسل هونت به‌صورت انتقادی بازخوانی و مفاهیم محوری نظریهٔ شناسایی استخراج، مقایسه و بازسازی شدند، تا چهارچوبی تحلیلی برای تبیین پیوند میان سطوح فردی، میان‌ذهنی و نهادیِ هم‌بستگی اجتماعی صورت‌بندی شود.

یافته‌ها: یافته‌ها نشان داد که هم‌بستگی در اندیشهٔ هونت حاصل درونی‌سازی الگوهای متقابل شناسایی در سطح روان‌شناختی است. سه سازوکار بنیادین شناسایی شدند: اعتماد بنیادین (برآمده از روابط عاطفی)، خودارزشمندی هنجاری (بازشناسی حقوقی) و عزت‌نفس اجتماعی (ارج‌گذاری اجتماعی). این سازوکارها حول مفهوم «عدالت شناسایی» به‌مثابهٔ هسته هنجاری نظریه سازمان می‌یابند و در فرایندی دیالکتیکی، به شکل‌گیری و تداوم هم‌بستگی اجتماعی منجر می‌شوند.

نتیجه‌گیری: در نظریهٔ هونت، هم‌بستگی از خلال فرایندهای به‌هم‌پیوسته روان‌شناختی، میان‌ذهنی و نهادیِ مبتنی‌بر بازشناسی متقابل شکل می‌گیرد. این مدل نشان می‌دهد که چگونه بازشناسی، هویت و ساختارهای هنجاری در کنار یکدیگر به تداوم انسجام اجتماعی پایدار در جوامع معاصر کمک می‌کنند.

واژگان کلیدی: نظریه بازشناسی، عدالت شناسایی، هم‌بستگی اجتماعی، سازوکارهای روان‌شناختی

استناد: میرانی، عثمان؛ رنجبر، ایرج؛ بهرامی، سیامک. تبیین سازوکارهای روان‌شناختیِ پیوند اجتماعی در اندیشهٔ سیاسی اکسل هونت: تحلیلی تفسیری از متن فلسفی. مجله علمی پژوهشی روانشناسی و روانپزشکی شناخت، بهار ۱۴۰۵؛۱۳(۱):۱۱۹-۱۳۳.

مقدمه

تحولات شتابان جهانی‌شدن، مهاجرت‌های گسترده و تعمیق فردگرایی (بک، ۱۹۹۲) متأخر طی دو دهۀ اخیر بنیان‌های سنتی هم‌بستگی اجتماعی را در بسیاری از جوامع متکثر دستخوش فرسایش کرده است. درحالی‌که اشکال کلاسیک انسجام بر پیوندهای نهادی پایدار و ارزش‌های مشترک تکیه داشتند[1](هانث، ۲۰۰۷)، امروز شکل‌گیری پیوند اجتماعی مستلزم تبیینی نو از سازوکارهای عاطفی، هنجاری و روان‌شناختی‌ای است که افراد را باوجود تفاوت‌های هویتی و فشارهای ساختاری به یکدیگر متصل

[1] Axel Honneth (2007)

[Downloaded from shenakht.muk.ac.ir on 2026-11-11]

نگه می‌دارد[2](رزا، ۲۰۱۹). ازاین‌رو، بازاندیشی در منطق و «گرامر» هم‌بستگی اجتماعی به مسئله‌ای بنیادین در فلسفهٔ سیاسی و جامعه‌شناسی هنجاری تبدیل شده است؛ مسئله‌ای که بدون تحلیل دقیق نقش تجربه‌های میان‌ذهنی و سازوکارهای روان‌شناختی نمی‌توان به آن پاسخی جامع ارائه داد (هانث، ۱۹۹۶).

در این رابطه و از منظر سنت نظریهٔ انتقادی، نظریهٔ شناسایی اکسل هونت (هانث، ۲۰۰۷؛ هانث و مارگالیت، ۲۰۰۱)[3] یکی از مهم‌ترین تلاش‌ها برای تبیین این مسئله محسوب می‌شود. هونت، با صورت‌بندی سه‌سطحی شناسایی عشق، حقوق و هم‌بستگی کوشیده است بنیان‌های بین‌سوژگی شکل‌گیری هویت فردی، منزلت اجتماعی و عدالت را توضیح دهد (اندرسون و هانث، ۲۰۰۵[4]؛ هانث و جوآس، ۱۹۸۵[5]). بااین‌حال، پژوهش‌های موجود دربارهٔ نظریهٔ بازشناسی هونت را می‌توان به سه جریان اصلی تقسیم کرد که هیچ‌یک تبیینی یکپارچه از سازوکارهای روان‌شناختی پیوند اجتماعی ارائه نمی‌دهند. نخست، مطالعات جریان «هنجاری ـ انتقادی» (ماکویی و مصباحیان، ۲۰۲۲؛ شبانی و همکاران، ۲۰۲۳)[6] با رویکردهای پسااستعماری یا قدرت‌محور، نظریهٔ هونت را از منظر بی‌توجهی به ساختارهای سلطه نقد کرده‌اند. بااین‌حال، این مطالعات به تحلیل ابعاد کلان هنجاری محدود مانده‌اند و فرایندهای روان‌شناختی میانجی (همچون درونی‌سازی تحقیر یا شکل‌گیری اعتماد) را، که حلقهٔ واسط نقد ساختاری و تجربهٔ زیسته‌اند، نادیده گرفته‌اند. دوم، مطالعات جریان «روان‌کاوانه ـ تلفیقی» (کوکینن و همکاران، ۲۰۲۴[7]؛ شارپ، ۲۰۲۵[8]) با پیوند نظریهٔ بازشناسی به روان‌کاوی یا تحلیل گفتمان با ابعاد عاطفی و بینافردی پرداخته‌اند. باوجوداین، تحلیل آن‌ها یا در سطح تعاملات خرد متوقف شده، یا فاقد چهارچوبی برای اتصال نظام‌مند این تجربه‌های روانی به شکل‌گیری هم‌بستگی در سطح کلان اجتماعی و نهادی است. سوم، جریان «نهادی ـ گفتمانی» (فورتس، ۲۰۱۲[9]؛ فرازر و هانث، ۲۰۰۳[10]) کوشیده‌اند مفاهیم هونت را در اخلاق گفت‌وگویی یا سیاست بازتوزیع به‌کار گیرند، اما در آثار آن‌ها روان‌شناسی اجتماعی هم‌بستگی (مانند تکوین عزت‌نفس جمعی یا احساس تعلق) به‌عنوان یک بعد مستقل صورت‌بندی نشده است. درنتیجه، پرسش از اینکه دقیقاً چه سازوکارهای روان‌شناختی‌ای در دل نظریهٔ هونت، پیوند میان فرد، میان‌ذهنیت و نهاد را به‌گونه‌ای دیالکتیکی فعال می‌کنند و چگونه می‌توان آن‌ها را در قالب یک مدل مفهومی منسجم بازسازی کرد، همچنان بی‌پاسخ مانده است. پژوهش حاضر دقیقاً با هدف پرکردن همین شکاف از طریق تحلیل کیفی تفسیری متون اصلی هونت، سعی دارد سازوکار روان‌شناختی را استخراج و آن‌ها را در مدل سه‌سطحی با هستهٔ هنجاری «عدالت شناسایی» صورت‌بندی کند؛ کاری که در مطالعات پیشین انجام نشده است.

به بیان دیگر، باوجود آنکه آثار هونت حاوی تأملات ارزشمند دربارهٔ تجربه عاطفی احترام، نیازهای میان‌فردی، شکل‌گیری «عزت‌نفس اجتماعی»[11] و نقش ارج‌گذاری متقابل در بنیان هم‌بستگی هستند (هانث، ۱۹۹۶؛ ۲۰۰۴)، این عناصر به‌ندرت در قالب یک معماری مفهومی نظام‌مند صورت‌بندی شده‌اند که بتواند سازوکارهای روان‌شناختی پیوند اجتماعی را در ارتباط با سطوح هنجاری و نهادی تبیین کند. این خلأ موجب شده است ارتباط میان سه حوزهٔ کلیدی فلسفهٔ سیاسی هنجاری، جامعه‌شناسی هم‌بستگی و روان‌شناسی اجتماعی، در خوانش‌های رایج از هونت کمتر دیده شود. در نتیجه، پرسش از اینکه دقیقاً چه فرایندهای روان‌شناختی‌ای در تجربهٔ شناسایی فعال‌اند و چگونه این فرایندها از طریق الگوهای میان‌ذهنی به شکل‌گیری یا گسست هم‌بستگی در سطح اجتماعی منجر می‌شوند، همچنان بی‌پاسخ مانده است.

پژوهش حاضر با هدف پرکردن این شکاف، بر آن است که با بازسازی معماری مفهومی نظریهٔ هونت، سازوکارهای روان‌شناختی پیوند اجتماعی را در قالب یک مدل یکپارچه صورت‌بندی کند. نوآوری نظری این مطالعه در آن است که برخلاف مطالعات تلفیقی پیشین، که بازشناسی را در سطح کنش‌های گفتاری یا تجربه‌های عاطفی بررسی کرده‌اند، با ارائهٔ یک مدل سه‌سطحی (فردی، میان‌ذهنی، نهادی)، نشان می‌دهد چگونه این سطوح در فرایندی دیالکتیکی به هم‌بستگی اجتماعی منجر می‌شوند. در این چهارچوب، مفهوم «گرامر هم‌بستگی» به معنای مجموعهٔ قواعد ضمنی است که روابط بازشناسی را در سطح میان‌ذهنی سامان می‌دهند و امکان شکل‌گیری اعتماد اجتماعی، عزت‌نفس جمعی و تعلق به اجتماع را فراهم می‌کنند. این بازسازی می‌تواند پیوندی میان سطوح فردی، بین‌سوژگی و نهادی برقرار کند و درک تازه‌ای از منطق هم‌بستگی در جهان پیچیدهٔ امروز ارائه دهد.

در این چهارچوب، پرسش اصلی پژوهش این است: چگونه می‌توان با بازسازی معماری مفهومی نظریهٔ شناسایی اکسل هونت، سازوکارهای روان‌شناختی پیوند اجتماعی را در قالب مدلی یکپارچه صورت‌بندی کرد که نشان دهد این سازوکارها چگونه به شکل‌گیری هم‌بستگی در جوامع معاصر منجر می‌شوند؟ فرض کیفی پژوهش آن است که هم‌بستگی اجتماعی در اندیشهٔ هونت نه صرفاً پیامد ترتیبات نهادی یا هنجارهای رسمی، بلکه حاصل درونی‌شدن الگوهای متقابل شناسایی در سطح روان‌شناختی است؛ الگوهایی که همچون گرامری میان‌ذهنی، شکل‌گیری اعتماد، احترام و ارج‌گذاری اجتماعی را ممکن و بدین‌ترتیب، بنیان انسجام اجتماعی را در

[2] Hartmut Rosa (2019)
[3] Axel Honneth & Avishai Margalit (2001)
[4] Joel Anderson & Axel Honneth (2005)
[5] Axel Honneth & Hans Joas (1988)
[6] Ali Shabani, Abbas Manoochehri, Hossein Mesbahian & Ebrahim Shariati (2023)
[7] Eerik Koskinen, Arto Laitinen & Melisa Stevanovic (2024)
[8] Rachel Sharp (2025)
[9] Rainer Forst (2012)
[10] Nancy Fraser & Axel Honneth (2003)
[11] Social Self-Esteem

[Downloaded from shenakht.muk.ac.ir on 2026-11-11]

شرایط تکثر معاصر فراهم می‌کنند. برای پاسخ به این پرسش، ابتدا معماری مفهومی نظریهٔ هونت بازسازی می‌شود، تا سازوکارهای روان‌شناختی شناسایی شوند. سپس این سازوکارها در قالب شاخص‌های عملیاتی صورت‌بندی می‌شوند و در نهایت، مدل یکپارچه‌ای ارائه می‌شود که نشان می‌دهد چگونه این سازوکارها از طریق فرایندی دیالکتیکی به هم‌بستگی اجتماعی منجر می‌شوند.

روش کار

پژوهش حاضر با اتکا بر سنت تحلیل کیفی تفسیری متون فلسفی و مشخصاً با بهره‌گیری از اصول هرمنوتیک انتقادی صورت پذیرفته است. انتخاب این رویکرد روش‌شناختی متناسب با ماهیت مسئلهٔ پژوهش، بازسازی معماری مفهومی نظریهٔ بازشناسی هونت و کشف سازوکارهای روان‌شناختی نهفته در آن، بوده است. برخلاف روش‌های تحلیل محتوای صرف، هدف ما نه توصیف سطحی مفاهیم، بلکه نفوذ به لایه‌های عمیق نظریه، آشکارسازی منطق درونی آن و بازسازی خلاقانهٔ شبکه‌ای از استدلال‌ها بود که هونت آن‌ها را به‌طور پراکنده در آثارش بسط داده است. این فرایند، منطبق با سنت نظریهٔ انتقادی، تنها از طریق دیالوگ انتقادی با متن امکان‌پذیر است؛ دیالوگی که پیش‌فرض‌های هنجاری را می‌کاود و دلالت‌های مفهومی را برای پاسخ به یک مسئلهٔ معاصر (فرسایش هم‌بستگی) برجسته می‌کند (گس،[12] ۱۹۸۱؛ هابرماس،[13] ۲۰۱۵). برای تضمین نظام‌مندی و شفافیت این فرایند تفسیری، پژوهش در چهار مرحلهٔ مشخص، با منطق پیشروی چرخه‌ای[14] و نه صرفاً خطی، سامان یافته است که در ادامه تشریح می‌شود.

۱. پیکربندی پیکرهٔ متنی (و منطق انتخاب آن) و تحلیل هرمنوتیکی[15]

پیکرهٔ اصلی پژوهش را آثار بنیادین اکسل هونت تشکیل می‌دهد که در شکل‌گیری و بسط نظریهٔ بازشناسی نقش محوری دارند. گزینش متون بر پایهٔ «نمونه‌گیری هدفمند» و متناسب با پرسش پژوهش صورت پذیرفت. دامنهٔ پیکره بازهٔ زمانی ۱۹۹۶ (انتشار اثر *مبارزه برای به‌رسمیت‌شناسی*) تا ۲۰۱۴ (*تا انتشار* اثر *من در ما*) را پوشش می‌دهد. برای ورود آثار به پیکرهٔ اصلی، سه معیار هم‌زمان بدین شرح تعریف شد: ۱. **معیار موضوعی:** اثر مستقیماً به یک یا چند سپهر بازشناسی (عشق، حقوق، هم‌بستگی) پرداخته و پیوند تجربهٔ روان‌شناختی (اعتماد، تحقیر، احترام) را با ساختار اجتماعی ـ هنجاری تحلیل کرده باشد؛ ۲. **معیار اصالت:** اثر کتاب تألیفی یا مقالهٔ علمی ـ پژوهشی محوری در تکوین نظریهٔ بازشناسی باشد؛ ۳. **معیار تناسب:** حاوی مفاهیمی باشد که بالقوه به بازسازی مدل «گرامر روان‌شناختی هم‌بستگی» کمک کند. آثار اولیه (پیش از ۱۹۹۶)، مصاحبه‌ها و متونی که صرفاً بر تاریخ فلسفه متمرکزند، از پیکرهٔ اصلی کنار گذاشته شدند و صرفاً به‌عنوان منابع مکمل به کار رفتند. با اعمال این معیارها، پیکرهٔ نهایی شش اثر بنیادین را شامل شد که منطق انتخاب هریک در جدول ۱ مستند شده است.

علاوه‌بر این پیکرهٔ اصلی، شبکهٔ گسترده‌تری از ادبیات نظری مرتبط (همچون آثار فریزر، فورست، تیلور و یرن) برای بسط تحلیلی، غنی‌سازی مفهومی و تضمین گفت‌وگوی انتقادی با سنت نظریهٔ انتقادی برای تکمیل استفاده شده که ارجاعات مربوطه در سراسر مقاله منعکس است.

۲. انتزاع مفهومی و ساخت‌دهی شبکهٔ معنایی[16] (استخراج، مقایسه و بازسازی مفاهیم)

پس از پیکربندی پیکره، تحلیل در سه گام نظام‌مند انجام شد. ۱. استخراج و کدگذاری اولیه: با خوانش مکرر آثار، واحدهای معنایی مرتبط با سازوکارهای روان‌شناختی (برای نمونه، «تجربهٔ عشق به کودک امکان شکل‌گیری اعتماد بنیادین را می‌دهد») شناسایی و با کدهای باز مانند «اعتماد بنیادین محصول روابط عاطفی اولیه» برچسب‌گذاری شدند. ۲. «مقایسهٔ مداوم»[17] و مقوله‌سازی: کدها با هدایت پرسش‌های تحلیلی (ارتباط با سپهرهای سه‌گانهٔ هونت، روابط علّی و هنجاری) پیوسته با یکدیگر و با متن اصلی مقایسه شدند. این رفت‌وبرگشت به ادغام کدهای هم‌خانواده در مقوله‌های فرعی (مثلاً «احترام حقوقی»، «عاملیت از طریق حقوق») و سپس شکل‌گیری سه مقولهٔ اصلی «اعتماد بنیادین»، «خودارزشمندی هنجاری» و «عزت‌نفس اجتماعی» منجر شد. ۳. بازسازی دیالکتیکی و صورت‌بندی مدل: روابط متقابل میان مقولات (برای نمونه، وابستگی عزت‌نفس اجتماعی به اعتماد بنیادین) از بطن متن استخراج و در قالب مدل اولیه‌ای با محوریت «عدالت شناسایی» ترسیم شد. این مدل از طریق بازگشت انتقادی به آثار هونت و ادبیات تکمیلی (فریزر، فورست) پیرایش شد تا مدل نهایی «گرامر روان‌شناختی هم‌بستگی» حاصل شود. بدین‌ترتیب، مسیر حرکت از «متن» به «صورت‌بندی مفهومی» کاملاً قابل ردیابی است.

۳. بازسازی دیالکتیکی و صورت‌بندی مدل نظری[18]

پس از تثبیت مقولات محوری و شبکهٔ مفهومی، مرحلهٔ نهایی تحلیل، بازسازی نظری و صورت‌بندی مدل یکپارچه بود. با الهام از منطق دیالکتیکی موجود در خود نظریهٔ هونت (و ریشه‌های هگلی آن)، هدف ما قراردادن این مقولات در چهارچوبی پویا و تکوینی

[12] Raymond Geuss (1981)
[13] Jürgen Habermas (2015)
[14] Iterative
[15] Textual Hermeneutics
[16] Conceptual Synthesis
[17] Constant Comparative Method
[18] Theoretical Reconstruction

[Downloaded from shenakht.muk.ac.ir on 2026-11-11]

بود. در این مرحله، پرسش راهنما این بود: «چگونه این سه سازوکار روان‌شناختی، در تعامل با یکدیگر و با سطوح هنجاری و نهادی، فرایند شکل‌گیری هم‌بستگی اجتماعی را ممکن می‌سازند؟» از طریق سنتز مفاهیم، مدل مفهومی «گرامر روان‌شناختی هم‌بستگی» صورت‌بندی شد. این مدل نشان می‌دهد که اعتماد بنیادین (سطح فردی)، خودارزشمندی هنجاری (سطح حقوقی ـ میان‌ذهنی) و عزت‌نفس اجتماعی (سطح ارزشی ـ اجتماعی) در فرایندی دیالکتیکی و متقابل به هم‌بستگی اجتماعی منجر می‌شوند؛ فرایندی که هستهٔ هنجاری آن را «عدالت شناسایی» تشکیل می‌دهد. این بازسازی گذار از یک خوانش توصیفی از هونت به یک «بازتوصیف»[19] خلاقانه و نظام‌مند را نشان می‌دهد که یک خلأ نظری را پر می‌کند.

جدول ۱. پیکرهٔ متنی پژوهش و توجیه انتخاب آثار.

ردیف	اثر	نقش محوری در تحلیل	توجیه انتخاب
۱	مبارزه برای به‌رسمیت‌شناسی[20]	صورت‌بندی مدل سه‌گانهٔ نظریه	ارائهٔ چهارچوب اصلی سپهرهای بازشناسی و پیوند تجربهٔ تحقیر با مبارزات اجتماعی
۲	بازشناسی و عدالت[21]	تبیین هستهٔ هنجاری پژوهش	شفاف‌سازی مفهوم «عدالت شناسایی» در نسبت با عزت‌نفس اجتماعی
۳	بازشناسی به‌مثابهٔ ایدئولوژی[22]	تحلیل انتقادی بازشناسی	تفکیک بازشناسی راستین از اشکال ایدئولوژیک آن در سطح اجتماعی
۴	شیءانگاری[23]	تحلیل آسیب‌شناسی روانی ـ اجتماعی	تبیین پیامدهای «فراموشی‌شناسایی» اولیه بر انسجام روانی
۵	حق آزادی[24]	تبیین سطح نهادی مدل	تشریح نهادینه‌شدن بازشناسی در خانواده، قانون و ...
۶	من در ما: مطالعاتی در نظریهٔ شناسایی[25]	بازسازی سازوکارهای روان‌شناختی	تعمیق مفاهیم «خودارزشمندی هنجاری» و «عزت‌نفس» در نظریه

۴. تضمین کیفیت و اعتبار تفسیر[26]

برای تضمین اعتمادپذیری و تأییدپذیری تحلیل و جلوگیری از غلبهٔ خوانش شخصی، تمهیدات چندگانهٔ منطبق با معیارهای پژوهش کیفی[27] (لینکلن و گوبا، ۱۹۸۵) به کار گرفته شد. نخست، مسیرنمایی ممیزی: تمامی مراحل کدگذاری، مقایسه و بازسازی به‌همراه دلایل تصمیم‌ها در دفترچهٔ تحلیل ثبت شد تا زنجیرهٔ استدلال از «متن» به «تفسیر» برای داوران مستقل قابل ردیابی باشد. دوم، بازبینی همتا: یافته‌ها و مدل اولیه در چند نوبت با دو متخصص نظریهٔ انتقادی (استاد راهنما و مشاور) به بحث گذاشته شد و بازخورد آن‌ها در اصلاح روابط مفهومی اعمال شد. سوم، تحلیل موارد منفی: در خلال تحلیل، بخش‌هایی از آثار هونت، که بالقوه با مدل ناسازگار به نظر می‌رسیدند، به‌طور هدفمند واکاوی شدند تا از تحمیل چهارچوب بر متن پرهیز شود. چهارم، یادداشت‌های تأملی: پیش‌فرض‌ها، جهت‌گیری‌های نظری و تأثیر بالقوهٔ آن‌ها بر تفسیر مستندسازی شد تا شفافیت هرمنوتیکی برقرار شود. پنجم، پشتیبانی مستند از طریق شواهد متنی: در سراسر مقاله، ارجاع‌های دقیق، پیوند میان متن اصلی هونت و مدل بازسازی‌شده را نمایان می‌کند. ششم، آزمون انسجام نظری و مثلث‌سازی: مدل نهایی از حیث سازگاری درونی (انسجام میان اجزا) و بیرونی (تعارض‌نداشتن با کلیت نظریهٔ هونت و ادبیات تکمیلی فریزر و فورست) به‌طور مستمر آزموده شد. این تمهیدات تضمین می‌کنند که صورت‌بندی نهایی نه یک برساختهٔ تحمیلی، بلکه بازتابی وفادارانه از منطق نهفته در خود نظریه است و قابلیت اتکا و اعتبار تفسیر را در سطح استانداردهای بین‌المللی تأمین می‌کنند.

این فرایند چهارمرحله‌ای به پژوهش امکان داد تا از سطح توصیف مفاهیم فراتر برود و با روش‌شناسی شفاف و نظام‌مند، به بازسازی و توسعهٔ نظریه بپردازد و مدلی یکپارچه برای تبیین پیوند روان‌شناسی و هم‌بستگی در اندیشهٔ هونت ارائه دهد.

ابزار

همان‌طور که اشاره شد، ابزار اصلی این پژوهش «تحلیل انتقادی متون فلسفی»[28] است؛ رویکردی که در سنت نظریهٔ انتقادی برای بررسی نظام‌مند مفاهیم، پیش‌فرض‌های هنجاری و ساختارهای استدلالی نظریه‌ها به کار می‌رود[29] (گس، ۱۹۸۱). در این پژوهش، این رویکرد امکان استخراج سازوکارهای روان‌شناختی بازشناسی و تحلیل نسبت آن‌ها با سطوح حقوقی و نهادی را فراهم کرده است.

[19] Redescription
[20] The Struggle for Recognition: The Moral Grammar of Social Conflicts (1996)
[21] Recognition and Justice: Outline of a Plural Theory of Justice (2004)
[22] Recognition as Ideology (2007)
[23] Reification: A New Look at an Old Idea (2008)
[24] Freedom's Right: The Social Foundations of Democratic Life (2014)
[25] The I in We: Studies in the Theory of Recognition (2014)
[26] Interpretive Rigor
[27] Yvonna S. Lincoln & Egon G. Guba (1985)
[28] Critical Philosophical Textual Analysis
[29] Raymond Geuss (1981)

[Downloaded from shenakht.muk.ac.ir on 2026-11-11]

پیکرهٔ متنی پژوهش، به‌نحوی که در مبحث روش گفته شده، شامل آثار بنیادین اکسل هونت، ازجمله کتاب *مبارزه برای به‌رسمیت‌شناسی، شیءانگاری*[30]، است که در شکل‌گیری و بسط دستگاه مفهومی نظریهٔ بازشناسی نقش محوری دارند. در فرایند تحلیل، مفاهیم کلیدی همچون نادیده‌انگاری، احترام حقوقی، ارج‌گذاری اجتماعی و گرامر اخلاقی تعارض‌ها استخراج و در قالب چهارچوب شبکه‌ای سازمان‌دهی شدند. برای نمونه، هونت نشان می‌دهد که بسیاری از تعارض‌های اجتماعی در تجربه‌های تحقیر ریشه دارند و می‌توان آن‌ها را در چهارچوب «گرامر اخلاقی تعارض‌های اجتماعی» تحلیل کرد (هانث، ۱۹۹۶) .

در واقع، کاربست تحلیل انتقادی متون در این پژوهش نشان می‌دهد که چگونه تجربه‌های روان‌شناختی بازشناسی، نظیر احترام و ارج‌گذاری اجتماعی، به شکل‌گیری اعتماد، عزت‌نفس و احساس تعلق می‌انجامند و چگونه این فرایندها در نظریهٔ هونت بنیان هم‌بستگی اجتماعی را تشکیل می‌دهند. بدین‌ترتیب، این ابزار امکان بازسازی نظام‌مند سازوکارهای روان‌شناختی و هنجاری پیوند اجتماعی را در چهارچوب نظریهٔ بازشناسی فراهم می‌کند.

نتایج

براساس روش‌شناسی تحلیل انتقادی متون فلسفی، که در بخش پیشین تشریح شد، در این بخش با بازخوانی نظام‌مند آثار محوری اکسل هونت، ابتدا به صورت‌بندی نظری بازشناسی و استخراج سازوکارهای هویتی هم‌بستگی اجتماعی می‌پردازیم. یافته‌های حاصل از این مرحلهٔ مقدماتی، در جدولی مفهومی نظام‌مند شده است و راه را برای تحلیل عمیق‌تر هستهٔ هنجاری نظریه، یعنی «عدالت شناسایی» به‌عنوان مکانیسم پیوند هویت و جامعه، هموار می‌کند. سپس، با عملیاتی‌سازی این مکانیسم در قالب شاخص‌هایی مشخص، گام نهایی به سوی تلفیق این سطوح و صورت‌بندی مدل مفهومی یکپارچه با عنوان «گرامر هم‌بستگی» برداشته می‌شود که به‌صورت بصری نیز در قالب نمودار ارائه خواهد شد. این سیر گام‌به‌گام از توصیف به مدل‌سازی، منطق درونی نهفته در نظریهٔ هونت را درخصوص چگونگی شکل‌گیری پیوند اجتماعی آشکار می‌کند.

۱. صورت‌بندی نظری بازشناسی و سازوکارهای هویتی هم‌بستگی اجتماعی

تحول ساختاری جوامع معاصر، از تضعیف هم‌بستگی‌های سنتی تا گسترش فردگرایی نهادمند، مسئلهٔ پیوند اجتماعی را از سطح کارکردهای نهادی به سطح عمیق‌تری از تجربه‌های میان‌ذهنی و روان‌شناختی منتقل کرده است. در ادبیات کلاسیک جامعه‌شناسی، انسجام اجتماعی عمدتاً در قالب وفاق هنجاری یا تقسیم کار تبیین می‌شد، اما در شرایط کنونی که منابع سنتی معنا و هویت دچار گسست شده‌اند، فهم پیوند اجتماعی مستلزم تحلیل تجربه‌های عاطفی و سازوکارهای روان‌شناختی‌ای است که احساس احترام، تعلق و ارزشمندی را در روابط اجتماعی شکل می‌دهند.

در سنت نظریهٔ انتقادی، از دیالکتیک هگلی تا مکتب فرانکفورت، نقش میان‌ذهنیت و بازشناسی متقابل در حیات اخلاقی جامعه مورد توجه بوده است. بااین‌حال، در آثار اکسل هونت این بینش در قالب نظریه‌ای منسجم دربارهٔ بازشناسی صورت‌بندی می‌شود که هویت فردی و انسجام اجتماعی را در چهارچوب تعامل پویای بیناسوژه‌ای (روابط متقابل بین افراد که هویت و انسجام اجتماعی را شکل می‌دهند)، توضیح می‌دهد (زورن، ۲۰۰۵).[31] در این چهارچوب، مسئلهٔ اصلی پژوهش حاضر تبیین سازوکارهای روان‌شناختی‌ای است که در نظریهٔ هونت بنیان هم‌بستگی اجتماعی را شکل می‌دهند.

فرض بنیادین این رویکرد آن است که «هویت روانی ـ اجتماعی»[32] افراد نه در انزوا، بلکه در بستر فرایندهای بازشناسی متقابل شکل می‌گیرد؛ فرایندهایی که طی آن، افراد در تعاملات اجتماعی ارزش، کرامت و تفاوت‌های هویتی یکدیگر را به رسمیت می‌شناسند. از این منظر، انسجام اجتماعی نه صرفاً محصول همسانی فرهنگی یا توافق هنجاری، بلکه پیامد مناسباتی است که در آن، تفاوت‌ها به‌طور عادلانه بازشناسی می‌شوند و نابرابری‌های نمادین ناشی از تحقیر یا بی‌اعتبارسازی کاهش می‌یابد. چنین برداشتی از بازشناسی می‌تواند در جوامع متکثر به‌عنوان سازوکاری هنجاری برای پذیرش تفاوت‌ها و تقویت کثرت‌گرایی فرهنگی عمل کند (زورن، ۲۰۰۵). برای توضیح سازوکارهای این فرایند، هونت مدل سه‌گانه‌ای از سپهرهای بازشناسی ارائه می‌کند که چهارچوب ساختاری تکوین هویت فردی و شکل‌گیری هم‌بستگی اجتماعی را فراهم می‌کند. در این مدل، بازشناسی متقابل در سه حوزهٔ نهادی و هنجاری تحقق می‌یابد: عشق، حقوق و هم‌بستگی. هریک از این

[30] The Struggle for Recognition: The Moral Grammar of Social Conflicts (1995)

[31] Christopher Zurn (2005)

[32] Psychosocial Identity

[Downloaded from shenakht.muk.ac.ir on 2026-11-11]

حوزه‌ها بُعدی از هویت فردی را تقویت و در پیوندی دیالکتیکی، امکان شکل‌گیری پیوندهای اجتماعی پایدار را فراهم می‌کنند (هانث، ۱۹۹۶).

در سطح نخست، یعنی سپهر عشق، بازشناسی در قالب روابط عاطفی اولیه، به‌ویژه رابطهٔ والد و فرزند، تحقق می‌یابد. این روابط مبتنی‌بر مراقبت، پذیرش و توجه به نیازهای فرد هستند و زمینهٔ شکل‌گیری «اعتماد بنیادین»[۳۳] را فراهم می‌کنند. اعتماد بنیادین نوعی قابلیت روان‌شناختی است که به فرد امکان می‌دهد بدون ترس از طرد، نیازها و تمایلات خود را ابراز کند. چنین تجربه‌ای بنیان ورود فرد به شبکهٔ گسترده‌تر تعاملات اجتماعی را فراهم و امکان شکل‌گیری «احساس تعلق اجتماعی»[۳۴] و «الگوی دلبستگی ایمن»[۳۵] را مهیا می‌کند (هانث، ۱۹۹۶).

سطح دوم بازشناسی در قالب نظم حقوقی جامعه تحقق می‌یابد. در این سطح، افراد به‌عنوان شهروندانی برابر در چهارچوب حقوق و آزادی‌های بنیادین به رسمیت شناخته می‌شوند. حقوقی نظیر آزادی بیان، حق رأی یا دسترسی برابر به عدالت، بیانگر این شکل از بازشناسی هستند. تجربهٔ چنین بازشناسی‌ای موجب شکل‌گیری «خودارزشمندی هنجاری»[۳۶] می‌شود؛ احساسی پایدار از احترام به خویشتن که از آگاهی فرد به منزلت حقوقی برابر خود با دیگران ناشی می‌شود. از این منظر، نهادهایی همچون قانون اساسی، دادگاه‌ها و نظام حقوق بشر چهارچوب نهادی لازم برای تثبیت این شکل از بازشناسی را فراهم می‌کنند (هانث، ۲۰۱۴).

سومین سپهر بازشناسی، یعنی هم‌بستگی اجتماعی، بر ارزش‌گذاری اجتماعی تفاوت‌ها و توانایی‌های فردی استوار است. در این سطح، افراد نه‌تنها به‌عنوان صاحبان حقوق برابر، بلکه به‌عنوان دارندگان قابلیت‌ها و مشارکت‌های منحصربه‌فرد در زندگی جمعی ارج نهاده می‌شوند. در چنین وضعیتی، تفاوت‌ها از عامل جدایی به منبعی برای غنای حیات اجتماعی تبدیل می‌شوند و «عزت‌نفس اجتماعی»[۳۷] افراد تقویت می‌شود[۳۸](ایکاهیمو، ۲۰۰۹). برای مثال، هنگامی که جامعه میراث فرهنگی یا مهارت‌های گروه‌های مختلف را به‌عنوان بخشی از سرمایه فرهنگی خود به رسمیت می‌شناسد، مشارکت اجتماعی آنان تقویت می‌شود و «انگیزش مشارکت جمعی»[۳۹] افزایش می‌یابد (فرازر و هانث، ۲۰۰۳).

در این چهارچوب، مفهوم «عدالت شناسایی» به‌عنوان اصل هنجاری هدایت‌کنندهٔ روابط بازشناسی اهمیت می‌یابد. عدالت شناسایی به شرایطی اشاره دارد که در آن هویت‌ها و تفاوت‌های اجتماعی به‌طور عادلانه به رسمیت شناخته می‌شوند و اشکال مختلف نادیده‌انگاری یا بی‌اعتبارسازی فرهنگی برطرف می‌شوند. از این منظر، عدالت اجتماعی تنها به توزیع منصفانهٔ منابع محدود نمی‌شود، بلکه مستلزم رفع نابرابری‌های نمادین و فرهنگی نیز هست[۴۰](فورست، ۲۰۱۴).

در این زمینه، برای تبیین نظام‌مند آنچه تشریح شد، جدول ۲ معماری بنیادین نظریهٔ ارج‌شناسی هونت را ترسیم می‌کند. این جدول با نقشه‌برداری از سپهرهای عشق، حقوق و هم‌بستگی در کنار مفاهیم محوری نادیده‌انگاری، هویت و سوژگی، تصویری فشرده از روابط متقابل میان سطوح تجربه، ساختارهای بازشناسی و پیامدهای روان‌شناختی ـ اجتماعی آن‌ها ارائه می‌دهد و به‌منزلهٔ اطلس مفهومی برای ادامهٔ مسیر تحلیل عمل می‌کند.

از دیدگاه هونت، بسیاری از منازعات اجتماعی در تجربه‌های تحقیر و اشکال «طرد هویتی[۴۱]» ریشه دارند. بنابراین، مبارزات اجتماعی را می‌توان تلاشی برای بازسازی روابط بازشناسی دانست؛ تلاشی که هدف آن تبدیل وضعیت‌های نادیده‌انگاری به مناسباتی مبتنی‌بر احترام متقابل است (هانث، ۱۹۹۶). در این معنا، عدالت شناسایی نه‌تنها یک آرمان اخلاقی، بلکه سازوکاری هنجاری برای تنظیم روابط اجتماعی در جوامع متکثر محسوب می‌شود. در مجموع، سه سپهر بازشناسی، عشق و حقوق و هم‌بستگی، سازوکارهایی را شکل می‌دهند که از طریق آن‌ها پیوند میان هویت روانی ـ اجتماعی فرد و نظم اجتماعی تثبیت می‌شود. هنگامی که این الگوهای بازشناسی در ساختارهای مختلف حیات اجتماعی نهادینه شوند، افراد قادر خواهند بود تجربه‌ای پایدار از اعتماد، احترام و ارزشمندی اجتماعی به دست آورند. در چنین شرایطی، هم‌بستگی اجتماعی نه محصول حذف تفاوت‌ها، بلکه نتیجهٔ به‌رسمیت‌شناختن عادلانهٔ آن‌ها خواهد بود؛ فرایندی که طی آن افراد می‌توانند در عین حفظ تمایزهای هویتی خود، به‌عنوان اعضای معتبر یک جامعهٔ مشترک مشارکت کنند.

[33] Basic Trust
[34] Sense of Social Belonging
[35] Secure Attachment
[36] Normative Self-Worth
[37] Social Self-Esteem
[38] Heikki Ikäheimo (2009)
[39] Collective Participation Motivation
[40] Rainer Forst (2014)
[41] Identity-based Exclusion

[Downloaded from shenakht.muk.ac.ir on 2026-11-11]

جدول ۲. مفاهیم بنیادین نظریهٔ ارج‌شناسی آکسل هونت.

ردیف	مفهوم کلیدی	رویکرد	پیامد/ تأثیر
۱	نادیده‌انگاری	فقدان یا طرد بازشناسی (نادیده‌انگاری)	تضعیف هویت و افزایش اعتراض
۲	عشق	بازشناسی از طریق روابط عاطفی و مراقبتی	تقویت اعتمادبه‌نفس بنیادی
۳	حقوق	بازشناسی فرد به‌عنوان سوژهٔ برابر در نظام حقوقی	تقویت خوداحترامی هنجاری۴۲
۴	هم‌بستگی	بازشناسی از طریق ارزش‌گذاری تفاوت‌ها و توانایی‌ها در جامعه	تقویت عزت‌نفس اجتماعی
۵	هویت	محصول متوازن سه سپهر بازشناسی	تثبیت خودپنداره و احساس انسجام
۶	سوژگی	شکل‌گیری سوژگی از رهگذر بازشناسی دوسویه	رشد عاملیت۴۳ و خودآیینی

از دیدگاه هونت، بسیاری از منازعات اجتماعی در تجربه‌های تحقیر و اشکال «طرد هویتی[۴۴]» ریشه دارند. بنابراین، مبارزات اجتماعی را می‌توان تلاشی برای بازسازی روابط بازشناسی دانست؛ تلاشی که هدف آن تبدیل وضعیت‌های نادیده‌انگاری به مناسباتی مبتنی‌بر احترام متقابل است (هانث، ۱۹۹۶). در این معنا، عدالت شناسایی نه‌تنها یک آرمان اخلاقی، بلکه سازوکاری هنجاری برای تنظیم روابط اجتماعی در جوامع متکثر محسوب می‌شود. در مجموع، سه سپهر بازشناسی، عشق و حقوق و هم‌بستگی، سازوکارهایی را شکل می‌دهند که از طریق آن‌ها پیوند میان هویت روانی ـ اجتماعی فرد و نظم اجتماعی تثبیت می‌شود. هنگامی که این الگوهای بازشناسی در ساختارهای مختلف حیات اجتماعی نهادینه شوند، افراد قادر خواهند بود تجربه‌ای پایدار از اعتماد، احترام و ارزشمندی اجتماعی به دست آورند. در چنین شرایطی، هم‌بستگی اجتماعی نه محصول حذف تفاوت‌ها، بلکه نتیجهٔ به‌رسمیت‌شناختن عادلانهٔ آن‌ها خواهد بود؛ فرایندی که طی آن افراد می‌توانند در عین حفظ تمایزهای هویتی خود، به‌عنوان اعضای معتبر یک جامعهٔ مشترک مشارکت کنند.

۲. عدالت شناسایی: مکانیسم پیوند هویت و جامعه

در چهارچوب نظریهٔ بازشناسی، مفهوم «عدالت شناسایی» به مجموعهٔ شرایط هنجاری‌ای اشاره دارد که امکان به‌رسمیت‌شناختن عادلانه هویت‌ها و تفاوت‌های اجتماعی را فراهم و بدین‌ترتیب زمینهٔ شکل‌گیری هم‌بستگی اجتماعی را مهیا می‌کند. از این منظر، عدالت اجتماعی صرفاً به معنای توزیع منصفانهٔ منابع مادی نیست، بلکه مستلزم رفع اشکال گوناگون نادیده‌انگاری و بی‌اعتبارسازی فرهنگی نیز هست؛ وضعیتی که در آن افراد یا گروه‌ها از به‌رسمیت‌شناخته‌شدن هویت‌ها، شیوه‌های زیست و ارزش‌های اجتماعی خود محروم می‌شوند. در این چهارچوب، عدالت شناسایی با تمرکز بر رفع نابرابری‌های فرهنگی، هم‌بستگی اجتماعی را محصول به‌رسمیت‌شناختن عادلانهٔ تفاوت‌ها می‌داند (فورست، ۲۰۱۴.

از منظر هونت، چنین درکی از عدالت با پویایی نزاع‌های اجتماعی پیوند مستقیمی دارد. بسیاری از منازعات اجتماعی نه‌صرفاً از تضاد منافع مادی، بلکه از تجربه‌های تحقیر، بی‌اعتباری یا نادیده‌انگاری هویتی سرچشمه می‌گیرند. ازاین‌رو، مبارزات اجتماعی را می‌توان تلاشی برای بازسازی روابط بازشناسی دانست که هدف آن تبدیل وضعیت‌های نادیده‌انگاری به مناسباتی مبتنی‌بر احترام متقابل است. در این معنا، عدالت شناسایی سازوکاری هنجاری است که می‌تواند نزاع‌های ناشی از محرومیت‌های نمادین را، از طریق گسترش فضای بازشناسی باورمندانهٔ تفاوت‌ها، به فرصتی برای همکاری اجتماعی تبدیل کند (هانث، ۱۹۹۶).

بااین‌حال، تحقق پایدار چنین نظمی مستلزم نهادینه‌شدن الگوهای بازشناسی در ساختارهای مختلف حیات اجتماعی است. هونت نشان می‌دهد که این فرایند از طریق سازوکارهای روانی ـ اجتماعی بازشناسی متقابل در سه حوزهٔ دیالکتیکی حیات اجتماعی تحقق می‌یابد. نخست، در سطح روابط عاطفی اولیه، بازشناسی از طریق پیوندهای عاطفی و مراقبتی شکل می‌گیرد و به ایجاد اعتماد بنیادین و امنیت روانی اولیه می‌انجامد. دوم، در سطح روابط حقوقی، بازشناسی در قالب عضویت برابر در جامعهٔ سیاسی تحقق می‌یابد و از طریق تضمین حقوق شهروندی، احساس «خودارزشمندی هنجاری» و عاملیت اجتماعی را تقویت می‌کند. سوم، در سطح روابط ارزشی جامعهٔ مدنی، بازشناسی به معنای ارزش‌گذاری اجتماعی تفاوت‌ها و توانمندی‌های متنوع افراد و گروه‌هاست؛ فرایندی که با تقویت عزت‌نفس اجتماعی و احساس تعلق جمعی، پیوندهای هم‌بستگی را تعمیق می‌کند. در مجموع، این سه حوزهٔ بازشناسی سازوکارهایی را شکل می‌دهند که از طریق آن‌ها پیوند بنیادین میان هویت روانی ـ اجتماعی فرد و نظم اجتماعی تثبیت می‌شود.

در مقابل، گسست این روابط به اشکال مختلف «انکار شناسایی» می‌انجامد که هریک پیامدهای روانی و اجتماعی خاصی دارند. انکار عشق، در قالب خشونت یا بی‌توجهی عاطفی، به ناایمنی رابطه‌ای و گسست عاطفی منجر می‌شود. انکار حقوق، در قالب تبعیض یا محرومیت از حقوق شهروندی، پیوند فرد با جامعهٔ

[42] Normative Self-Respect
[43] Autonomous Agency
[44] Identity-based Exclusion

[Downloaded from shenakht.muk.ac.ir on 2026-11-11]

سیاسی را تضعیف می‌کند و به حاشیه‌نشینی اجتماعی می‌انجامد. سرانجام، انکار هم‌بستگی، در قالب تحقیر فرهنگی یا بی‌اعتبارسازی ارزش‌های اجتماعی گروه‌ها، تجربهٔ بیگانگی اجتماعی ـ ارزشی را به‌همراه دارد. چنین وضعیت‌هایی نشان می‌دهند که محرومیت از بازشناسی می‌تواند به تضعیف بنیادهای روانی و اخلاقی هم‌بستگی اجتماعی بینجامد. از این منظر، عدالت شناسایی را می‌توان اصل هنجاری‌ای دانست که از طریق تنظیم الگوهای بازشناسی در عرصه‌های عاطفی، حقوقی و ارزشی، امکان شکل‌گیری روابط اجتماعی مبتنی‌بر احترام متقابل و تعلق جمعی را فراهم می‌کند. در چنین چهارچوبی، هم‌بستگی اجتماعی نه محصول حذف تفاوت‌ها، بلکه نتیجهٔ به‌رسمیت‌شناختن عادلانهٔ آن‌هاست؛ فرایندی که طی آن افراد و گروه‌ها می‌توانند در عین حفظ تمایزهای هویتی خود، به‌عنوان اعضای معتبر یک جامعهٔ مشترک مشارکت کنند. بدین‌ترتیب، عدالت شناسایی شرط امکان‌پذیری «انسجام روانی ـ اجتماعی» جامعه است؛ جامعه‌ای که در آن روابط اجتماعی بر پایهٔ بازشناسی متقابل سامان می‌یابند و در غیاب آن، پیوندهای اخلاقی و اجتماعی به‌تدریج دچار فرسایش می‌شوند.

در نهایت، بحث نظری عدالت شناسایی را می‌توان با ترجمهٔ آن به شاخص‌هایی عینی و سنجش‌پذیر، از سطح انتزاع فلسفی به سطح تحلیل اجتماعی نزدیک‌تر کرد. در همین زمینه، جدول ۳ چگونگی عملیاتی‌سازی سه سازوکار روان‌شناختی برآمده از نظریهٔ هونت را نشان می‌دهد. این جدول مشخص می‌کند که سازوکارهای اعتماد بنیادین، خودارزشمندی هنجاری و عزت‌نفس اجتماعی، از طریق چه شاخص‌های تجربی قابل ردیابی و ارزیابی هستند و بدین‌ترتیب، پلی میان نظریهٔ بازشناسی و پژوهش‌های اجتماعی معطوف به هم‌بستگی ایجاد می‌کند.

جدول ۳. شاخص‌های هم‌بستگی اجتماعی از نگاه آکسل هونت.

ردیف	سازوکار روان‌شناختی	شاخص‌ها	شرح
۱	اعتماد بنیادین (عشق)	روابط عاطفی حمایتی	وجود روابط خانوادگی و دوستانه‌ای که احترام و پذیرش متقابل را تضمین و احساس امنیت و اعتمادبه‌نفس را در فرد تقویت کند. تحقق این شاخص زمینهٔ رشد خودباوری فرد را فراهم می‌کند.
۲	خودارزشمندی هنجاری(حقوق)	احترام و برابری حقوق شهروندی	وجود نهادها و قوانین حقوقی که حقوق اساسی افراد، مانند برابری در قانون، فرصت‌های عادلانه تحصیل و کار و مشارکت سیاسی، را تضمین کنند و امکان به‌رسمیت‌شناخته‌شدن برابر شهروندان را در ساختارهای اجتماعی فراهم آورند.
۳	عزت‌نفس اجتماعی (هم‌بستگی)	ارزش‌گذاری اجتماعی مشارکت‌ها و قابلیت‌ها	حضور و مشارکت فعال شهروندان در تشکل‌های مدنی و فعالیت‌های اجتماعی، همراه با وجود شبکه‌های حمایت اجتماعی که احساس تعلق و حمایت جمعی را تقویت می‌کنند. هنگامی که جامعه به توانایی‌ها و مشارکت‌های افراد ارزش می‌نهد، عزت‌نفس اجتماعی تقویت می‌شود (جنبهٔ خودستای هونت).

۳. مدل مفهومی گرامر هم‌بستگی در نظریهٔ آکسل هونت

همان‌طور که اشاره شد، مدل مفهومی «گرامر هم‌بستگی» تلاشی نظری برای توضیح این مسئله است که چگونه تجربه‌های بازشناسی در روابط اجتماعی می‌توانند به شکل‌گیری هم‌بستگی اجتماعی پایدار بینجامند (اندرسون و هانث، ۲۰۰۵؛ هانث، ۱۹۹۶) و در بهبود همان اندازه می‌تواند اهمیت داشته باشد که در مسیر تشدید اختلال‌های روانی نیز می‌تواند مؤثر باشد (سهرابی و همکاران، ۲۰۱۶[45]؛ سهرابی و همکاران، ۲۰۱۹[46]). به‌طور کلی، فارغ از سابکوپاتولوژی، در چهارچوب نظری آکسل هونت، هم‌بستگی نه‌صرفاً پیامد ساختارهای نهادی و نه‌صرفاً نتیجهٔ توافق‌های هنجاری میان کنشگران اجتماعی است، بلکه حاصل فرایندی چندسطحی است که در آن تجربه‌های بین‌ذهنی بازشناسی به فعال‌شدن سازوکارهای روان‌شناختی هویت و تثبیت الگوهای هنجاری پیوند اجتماعی می‌انجامند. از این منظر، هم‌بستگی اجتماعی محصول تعامل میان سطوح روان‌شناختی، هویتی و هنجاری است؛ تعاملی که در این پژوهش با عنوان «گرامر هم‌بستگی» به شرح زیر صورت‌بندی شد.

در سطح نخست این مدل، روابط اجتماعی در قالب صورت‌بندی سه‌گانهٔ بازشناسی (عشق، حقوق و هم‌بستگی ارزشی) بستر تجربه‌های بنیادین بازشناسی را فراهم می‌کنند. هریک از این سپهرها نوع خاصی از تأیید اجتماعی را در اختیار فرد قرار می‌دهد و از این طریق، زمینهٔ فعال‌شدن سازوکارهای روان‌شناختی هویت را فراهم می‌کند. تجربهٔ بازشناسی در روابط عاطفی اولیه، که در نظریهٔ هونت با مفهوم عشق صورت‌بندی می‌شود، به شکل‌گیری «اعتماد بنیادین» می‌انجامد؛ سازوکاری روان‌شناختی که احساس

[45] Faramarz Sohrabi, G. Esfandyari, F. Yousefi, N. Abdollahi, G. Saed & S. Bakhivushi (2016)

[46] Faramarz Sohrabi, S. Golnia, N. Abdollahi & R. Ghobad (2019)

[Downloaded from shenakht.muk.ac.ir on 2026-11-11]

امنیت عاطفی و ثبات هویتی فرد را تقویت و امکان ورود او به روابط اجتماعی مبتنی‌بر اعتماد را فراهم می‌کند (آلن و همکاران، ۲۰۲۱[47]؛ هولمز، ۲۰۱۴[48]؛ میرکولینسر و شاور، ۲۰۱۰[49]).

در مرحلهٔ بعد، سپهر بازشناسی حقوقی سطحی متفاوت با تأیید اجتماعی را ایجاد می‌کند. در این سطح، فرد به‌عنوان فاعلی اخلاقی و دارندهٔ حقوق برابر به رسمیت شناخته می‌شود و پیامد روان‌شناختی آن شکل‌گیری «خودارزشمندی هنجاری» است؛ احساسی پایدار از احترام به خویشتن که از آگاهی فرد به منزلت حقوقی برابر خود با دیگران ناشی می‌شود[50](راولز، ۲۰۱۷). این بعد از هویت روان‌شناختی ظرفیت فرد را برای مشارکت در روابط اجتماعی مبتنی‌بر احترام متقابل تقویت و بدین‌ترتیب پلی میان سطح فردی و نظم هنجاری جامعه ایجاد می‌کند.

سومین سپهر بازشناسی، یعنی هم‌بستگی ارزشی، از طریق ارزش‌گذاری اجتماعی بر توانایی‌ها، استعدادها و مشارکت‌های خاص افراد در زندگی جمعی تحقق می‌یابد. این تجربه به شکل‌گیری «عزت‌نفس اجتماعی» منجر می‌شود؛ سازوکاری روان‌شناختی که به فرد امکان می‌دهد خود را به‌عنوان عضوی ارزشمند از جامعه درک کند. عزت‌نفس اجتماعی حلقهٔ اتصال میان هویت فردی و ساختار اجتماعی است؛ زیرا هم به ادراک فرد از ارزشمندی خویش مربوط است و هم به الگوهای فرهنگی ارزش‌گذاری اجتماعی وابسته است (تاجفل، ۲۰۱۰[51]؛ ترپت و لوی، ۲۰۱۷[52]).

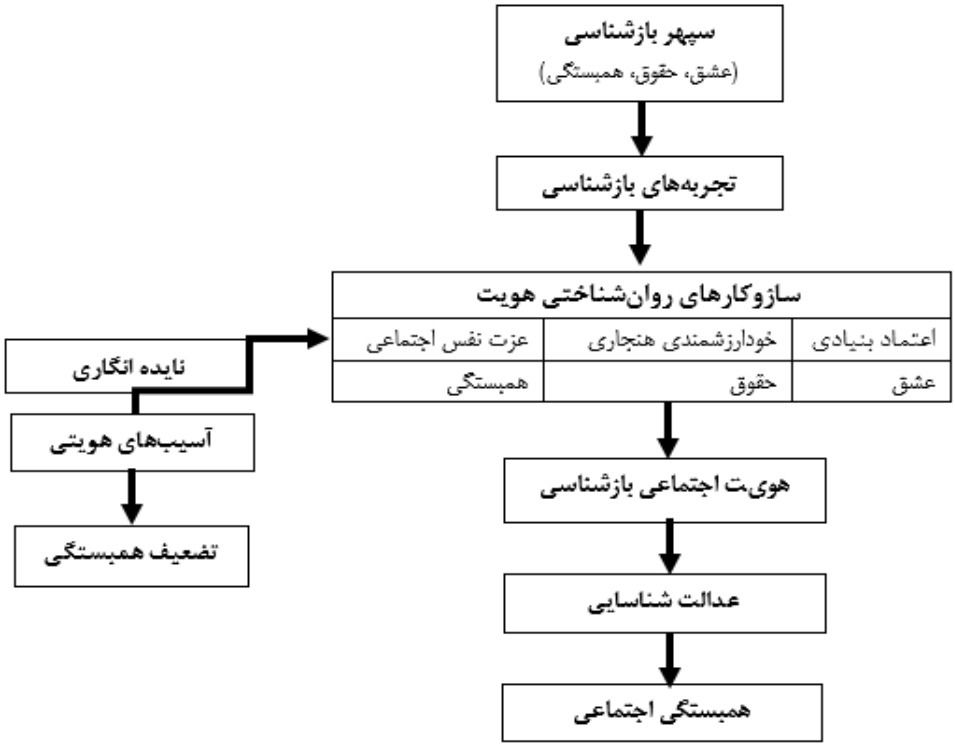
تعامل این سه سازوکار روان‌شناختی (اعتماد بنیادین، خودارزشمندی هنجاری و عزت‌نفس اجتماعی) به شکل‌گیری «هویت بازشناسی‌شده» می‌انجامد؛ هویتی که با احساس ثبات روان‌شناختی، ارزشمندی اجتماعی و توانمندی در کنش جمعی همراه است. هنگامی که فرد در هر سه سپهر بازشناسی تجربه‌های مثبت و پایدار کسب کند، ساختار هویتی او به‌گونه‌ای شکل می‌گیرد که آمادگی بیشتری برای مشارکت در روابط اجتماعی مبتنی‌بر اعتماد، احترام و همکاری پیدا می‌کند. در این چهارچوب، مفهوم «عدالت شناسایی» به‌عنوان هستهٔ هنجاری مدل ظاهر می‌شود. عدالت شناسایی بیانگر وضعیتی است که در آن الگوهای بازشناسی به‌گونه‌ای سامان می‌یابند که همهٔ اعضای جامعه امکان تجربهٔ احترام، حمایت و ارزش‌گذاری اجتماعی را داشته باشند. از منظر روان‌شناختی، تحقق عدالت شناسایی به تثبیت تجربه‌های مثبت بازشناسی و تقویت ساختارهای هویتی سالم در میان افراد می‌انجامد. ازاین‌رو، می‌توان آن را سازوکاری اجتماعی ـ روان‌شناختی برای تولید و بازتولید پیوندهای اجتماعی دانست.

در نهایت، هنگامی که الگوهای بازشناسی در قالب عدالت شناسایی نهادینه شوند، پیامد آن در سطح کلان به‌صورت «هم‌بستگی اجتماعی» ظاهر می‌شود؛ شبکه‌ای از روابط مبتنی‌بر اعتماد متقابل، احترام هنجاری و ارزش‌گذاری اجتماعی متقابل. بدین‌ترتیب، مدل گرامر هم‌بستگی نشان می‌دهد که در نظریهٔ هونت مسیر شکل‌گیری هم‌بستگی اجتماعی از تجربه‌های بازشناسی آغاز، از طریق سازوکارهای روان‌شناختی هویت تقویت و در نهایت در قالب نظم هنجاری عدالت شناسایی تثبیت می‌شود. در این معنا، گرامر هم‌بستگی را می‌توان نظامی از قواعد روان‌شناختی و هنجاری دانست که امکان شکل‌گیری پیوند اجتماعی پایدار را در شرایط تکثر جوامع معاصر فراهم می‌کند.

در این رابطه نمودار ۱ مسیر پویای شکل‌گیری هم‌بستگی اجتماعی را به‌صورت فرایند دیالکتیکی به تصویر می‌کشد. همان‌گونه که در نمودار مشاهده می‌شود، تجربه‌های بازشناسی در سه سپهر عشق، حقوق و هم‌بستگی (قسمت بالای نمودار) به‌عنوان نقطهٔ عزیمت عمل می‌کنند و هریک به‌ترتیب سازوکارهای روان‌شناختیِ اعتماد بنیادین، خودارزشمندی هنجاری و عزت‌نفس اجتماعی را فعال می‌کنند. این سه سازوکار به‌طور هم‌زمان و متقابل، هم هویت بازشناسی‌شدهٔ فرد را می‌سازند و هم از طریق پیوند با هستهٔ هنجاری «عدالت شناسایی»، به نظم اجتماعی کلان متصل می‌شوند. در نهایت، پیکان‌های این نمودار نشان می‌دهند که خروجی این تعامل چندسطحی، شکل‌گیری شبکه‌ای از روابط مبتنی‌بر اعتماد متقابل و ارزش‌گذاری اجتماعی است که همان هم‌بستگی اجتماعی پایدار است.

[47] Kelly-Ann Allen, Margaret L. Kern, Christopher S. Rozek, Dennis M. McInerney & George M. Slavich (2021)
[48] Jeremy Holmes (2014)
[49] Mario Mikulincer & Phillip R. Shaver (2010)
[50] John Rawls (2017)
[51] Henri Tajfel (2010)
[52] Sabine Trepte & Laura S. Loy (2017)

[Downloaded from shenakht.muk.ac.ir on 2026-11-11]



نمودار ۱. مدل مفهومی گرامر هم‌بستگی در نظریهٔ آکسل هونت.

بحث

معماری مفهومی سازوکارهای روان‌شناختی پیوند اجتماعی در نظریه بازشناسی آکسل هونت

در تحلیل نظریهٔ بازشناسی اکسل هونت، فرایندهای روان‌شناختی پیوند اجتماعی از طریق بازسازی شبکه‌ای از مفاهیم مرتبط آشکار می‌شود که نه صرف فهرست اصطلاحات، بلکه نشان‌دهندهٔ منطق عمیق ارتباط میان شکل‌گیری هویت فردی و هم‌بستگی اجتماعی است. در این رویکرد، پیوند اجتماعی حاصل فرایندهای متقابل میان‌ذهنی است که به‌واسطهٔ آن‌ها، ارزشمندی، احترام و حس تعلق اجتماعی افراد پدید می‌آید.

آغاز این فرایند با تجربهٔ «نادیده‌انگاری» (تحقیر یا طرد نمادین) همراه است که «انسجام هویت»[۵۳] و «خودپنداره»[۵۴] را تهدید می‌کند و سبب کاهش عزت‌نفس و عاملیت اجتماعی می‌شود. هونت این تجربه را نقطهٔ عزیمت «مبارزه برای بازشناسی» می‌داند که هدفش بازیابی عضویت ارزشمند اجتماعی و احیای پیوندهای اعتباری است (هانث، ۱۹۹۶). در این مسیر دیالکتیکی، سه سپهر بنیادی بازشناسی نقش اساسی دارند: نخست، عشق که در روابط عاطفی سرآغاز اعتماد بنیادین و بنیان خودشناسی است؛ دوم، حقوق که با تضمین برابری و احترام هنجاری، زمینهٔ مشارکت عادلانه را فراهم می‌کند؛ سوم، هم‌بستگی که با ارزش‌گذاری اجتماعیِ تفاوت‌ها و قابلیت‌ها، عزت‌نفس و هویت جمعی را تقویت می‌کند (اندرسون و هانث، ۲۰۰۵؛ فرازر و هانث، ۲۰۰۳). جدول ۱ بیانگر پیوند ساختاری این سپهرها با جنبه‌های مختلف هویت و عاملیت را نشان داده است.

تحقق هم‌بستگی اجتماعی تنها با توازن میان این سه سپهر ممکن است؛ زیرا تجربهٔ پایدار ارزشمندی، احترام و تعلق وقتی به دست می‌آید که روابط بازشناسی عاطفی، حقوقی و ارزشی به‌گونه‌ای متقابل، هویت فردی و جمعی را تقویت کنند (زورن، ۲۰۰۵). در این چهارچوب، **عدالت شناسایی** نقش هستهٔ هنجاری سازوکارهای روان‌شناختی پیوند اجتماعی را ایفا می‌کند. عدالت مبتنی‌بر الگوی بازشناسی، فراتر از الگوهای توزیعی، کیفیت روابط میان‌ذهنی و تجربهٔ ارزشمندی دوسویه را پایه قرار می‌دهد. نتیجهٔ این فرایند ایجاد شبکه‌ای از روابط بازشناسی است که انسجام، خودمختاری و کنشگری را برای سوژه‌های اجتماعی ممکن می‌کند. در نهایت، معماری مفهومی هونت توضیح می‌دهد که سازوکارهای روان‌شناختی شکل‌گیری اعتماد بنیادین، خودارزشمندی هنجاری و عزت‌نفس اجتماعی، در پیوند با عدالت شناسایی، زمینهٔ ظهور سوژهٔ فعال و مشارکت پایدار در هم‌بستگی اجتماعی را فراهم می‌کند و این، نقطهٔ تلاقی سازندهٔ نظریهٔ روان‌شناختی و انتقادی او است.

[53] Identity Coherence
[54] Self-Concept

[Downloaded from shenakht.muk.ac.ir on 2026-11-11]

عدالتِ شناسایی؛ بنیان هنجاری سازوکارهای روان‌شناختی پیوند اجتماعی

تحلیل لایه‌های روان‌شناختی نظریهٔ شناسایی هونت نشان می‌دهد که انسجام اجتماعی در این چهارچوب بر نوعی عدالت مبتنی‌بر الگوی بازشناسی استوار است. در این رویکرد، عدالت نه‌صرفاً مفهومی توزیعی یا امنیتی، بلکه بیانگر کیفیت روابط بین‌الاذهانی است؛ روابطی که در آن افراد از طریق تجربهٔ عشق، احترام و هم‌بستگی به ادراک متقابل از ارزشمندی خود و دیگری دست می‌یابند. از منظر روان‌شناسی اجتماعی، عدالت شناسایی در فرایندهای درونی‌شده‌ای چون اعتماد بنیادین، احساس تعلق و انسجام هویت تجسم می‌یابد. هونت این فرایندها را بنیان شکل‌گیری خودمختاری فردی می‌داند؛ خودمختاری‌ای که در بستر شبکه‌ای از بازشناسی متقابل شکل می‌گیرد و امکان ظهور «عاملیت خودآگاه و پاسخ‌گو» را فراهم می‌کند. ازاین‌رو، عدالت شناسایی را می‌توان سازوکاری روان‌شناختی برای تولید و تداوم هم‌بستگی اجتماعی دانست، نه صرفاً آرمانی هنجاری.

در تمایز با نظریه‌های کلاسیک عدالت، که بر امنیت یا توزیع منابع تمرکز دارند، هونت عدالت را در مدار کیفیت رابطه میان ذهن‌ها بازتعریف می‌کند. به نظر او، شکل‌گیری اعتمادبه‌نفس در بزرگ‌سالی در تجربه‌های اولیهٔ مراقبت و دلبستگی ریشه دارد؛ تجربه‌هایی که در آن، کودک از طریق تعامل‌های همدلانه پایه‌های «احساس امنیت دلبستگی»[55] و «ارزشمندی ادراک‌شده»[56] را شکل می‌دهد. هنگامی که الگوهای مشابهی از تأیید و احترام در نهادهای اجتماعی، مانند آموزش، حقوق و فرهنگ، بازتولید شوند، عدالت صرفاً به معنای برابری رسمی نخواهد بود، بلکه به‌صورت درکی متقابل از برابری وجودی و قابلیت‌های متنوع انسان‌ها فهم می‌شود. در این چهارچوب، عدالت به فرایندی از احترام متقابل تبدیل می‌شود که در آن افراد می‌توانند ضمن حفظ تفاوت‌های خود، در روابط اجتماعی مبتنی‌بر تعهد و پذیرش متقابل مشارکت کنند. این گذار از مطالبهٔ صرف برابری به ارج‌گذاری تفاوت‌ها، سطحی پیشرفته‌تر از بلوغ اجتماعی را نشان می‌دهد که در آن عزت‌نفس اجتماعی و احساس تعلق جمعی تقویت می‌شود.

بر این اساس، در نظریهٔ هونت عشق، احترام حقوقی و هم‌بستگی اجتماعی سه بعد مکمل تحقق عدالت شناسایی‌اند. هریک از این ابعاد سازوکاری روان‌شناختی را فعال می‌کند که در نهایت، به تثبیت هویت اجتماعی فرد و تقویت پیوندهای جمعی می‌انجامد. ازاین‌رو، عملیاتی‌سازی مفهوم عدالت شناسایی در پژوهش‌های تجربی مستلزم صورت‌بندی شاخص‌هایی در سه سطح اعتماد بنیادین، خوداحترامی هنجاری و عزت‌نفس اجتماعی است؛ شاخص‌هایی که امکان گذار از سطح نظری به سنجش‌پذیری تجربی سازوکارهای هم‌بستگی اجتماعی را فراهم می‌کنند. بخش بعدی به معرفی این شاخص‌ها و طرح چهارچوبی برای ارزیابی پیوند اجتماعی بر پایهٔ عدالت شناسایی اختصاص دارد.

شاخص‌های عملیاتی عدالتِ شناسایی در تبیین روان‌شناختی هم‌بستگی اجتماعی

نخستین شاخص، وجود روابط عاطفی حمایتی به‌عنوان بستر شکل‌گیری اعتماد بنیادین است. در واقع، سطح «عشق» به حوزهٔ روابط میان‌فردی اشاره دارد که در آن فرد تجربهٔ پذیرش و حمایت متقابل را به دست می‌آورد (هانث، ۱۹۹۶). به باور هونت، این تجربه زیربنای شکل‌گیری «اعتماد به خود» است؛ اعتمادی که امکان تثبیت هویت فردی و ورود فعال به روابط اجتماعی را فراهم می‌کند. چنین برداشتی در سنت روان‌شناسی اجتماعی ریشه دارد؛ چنان‌که مید[57] نشان می‌دهد شکل‌گیری «خود» در فرایند تعامل اجتماعی و بازتاب نگرش دیگران به فرد تحقق می‌یابد (هیت، ۲۰۱۰[58]؛ مائد، ۱۹۳۴؛ سنفورد، ۲۰۱۷[59]). ازاین‌رو، روابط عاطفی حمایتی نه‌تنها برای رشد روانی فرد ضروری‌اند (راچمد، ۲۰۲۲؛ سوئبی و راندال، ۲۰۱۵[60])، بلکه در سطح اجتماعی نیز به‌عنوان زیرساخت شکل‌گیری اعتماد متقابل و هم‌بستگی عمل می‌کنند (چائگی، ۲۰۱۴[61]؛ روزا، ۲۰۱۹).

دومین شاخص، احترام و برابری حقوق شهروندی به‌عنوان مبنای شکل‌گیری خودارزشمندی هنجاری است. از نظر هونت، برخورداری از حقوق قانونی و امکان مشارکت در حیات مدنی نوعی تجربهٔ بازشناسی ایجاد می‌کند که به شکل‌گیری «خوداحترام‌مندی» می‌انجامد (هانث، ۲۰۰۹)؛ یعنی آگاهی فرد از شأن اخلاقی و منزلت برابر خود در جامعه. در همین زمینه، فورست عدالت را مبتنی‌بر «حق داشتن دلایل موجه» می‌داند و تأکید می‌کند که افراد باید در نظم اجتماعی به‌عنوان سوژه‌هایی دارای استحقاق توجیه به رسمیت شناخته شوند (فورست، ۲۰۱۲). در این رابطه، تیلور[62] نشان می‌دهد که به‌رسمیت‌شناسی هویت افراد، شرط اساسی روابط عادلانه در جوامع مدرن است؛ زیرا تحقیر هویتی می‌تواند به آسیب‌های عمیق هویتی منجر شود (تیلور ۱۹۹۴؛ ۲۰۲۱). بنابراین، تضمین حقوق برابر شهروندان، علاوه‌بر کارکرد حقوقی، نقشی روان‌شناختی در تقویت احساس ارزشمندی فرد و اعتماد به نظم اجتماعی ایفا می‌کند.

سومین شاخص، مربوط به سطح سوم هونت، ارزش‌گذاری اجتماعی مشارکت‌ها و قابلیت‌های افراد به‌عنوان بنیان عزت‌نفس اجتماعی است. فرایندی که فرد به نوعی «عزت‌نفس اجتماعی»

[55] Attachment Security
[56] Perceived Self-Worth
[57] جرج هربرت مید، ازمتفکران مهم سنت پراگماتیسم آمریکایی (George Herbert Mead:1863-1931)
[58] Robert L. Heath (2010)
[59] Nevitt Sanford (2017)
[60] Dominik Schoebi & Ashley K. Randall (2015)
[61] Rahel Jaeggi (2014)
[62] فیلسوف کانادایی چارلز تیلور(Charles Taylor: 1931)

[Downloaded from shenakht.muk.ac.ir on 2026-11-11]

دست می‌یابد؛ احساسی که از مشاهدهٔ قدردانی اجتماعی از مشارکت‌های او ناشی می‌شود (هانث، ۲۰۱۴). ریکور[۶۳] نیز نشان می‌دهد که تجربهٔ بازشناسی متقابل شرط شکل‌گیری اعتماد و تعلق اجتماعی است؛ زیرا افراد زمانی خود را بخشی از جامعه می‌دانند که نقش و سهم آنان به رسمیت شناخته شود[۶۴] (ریکوئر، ۲۰۰۷). ازاین‌رو، ارزش‌گذاری اجتماعی بر مشارکت‌ها و قابلیت‌های شهروندان شاخص مهمی از تحقق عدالت شناسایی محسوب می‌شود (فرازر و هانث، ۲۰۰۳). جدول ۳ مهم‌ترین شاخص‌های تحقق هم‌بستگی اجتماعی را از منظر آکسل هونت نشان می‌دهد.

در این چهارچوب هم‌افزا و مکمل، شاخص‌های فوق بیان عملیاتی سازوکارهای روان‌شناختی هم‌بستگی اجتماعی در قالب عدالت شناسایی‌اند؛ چهارچوبی که در آن تحقق عدالت به معنای فراهم‌آمدن شرایطی است که افراد بتوانند در روابط اجتماعی مبتنی‌بر احترام متقابل، ارزشمندی خود و دیگران را تجربه کنند.

نتیجه‌گیری

هدف این مقاله پاسخ به این پرسش بود که سازوکارهای روان‌شناختی‌ای که هم‌بستگی اجتماعی را در اندیشهٔ آکسل هونت شکل می‌دهند، چه هستند و چگونه می‌توان آن‌ها را در قالب «گرامر» منسجم فهمید. نتیجهٔ کلی این است که نظریهٔ بازشناسی هونت چهارچوب چندلایه‌ای ارائه می‌دهد که در آن هویت فردی، تجربه‌های رنج و تعارض اجتماعی و نهادهای عدالت به‌طور درهم‌تنیده عمل می‌کنند (نمودار ۱). در این نگاه، هم‌بستگی اجتماعی حاصل مجموعه‌ای از فرایندهای روان‌شناختی، بین‌فردی و نهادی است، نه‌صرفاً قواعد ازپیش‌تعیین‌شده.

در نخستین سطح، نتایج نشان می‌دهد که هویت فردی از دل تجربه‌های مختلف «بازشناسی» شکل می‌گیرد: روابط عاطفی اولیه باعث ایجاد اعتماد پایه‌ای می‌شوند؛ به‌رسمیت‌شناخته‌شدن حقوقی، حس ارزشمندی هنجاری را تقویت می‌کند و ارزش‌گذاری اجتماعی توانایی‌ها و تفاوت‌ها به شکل‌گیری عزت‌نفس اجتماعی می‌انجامد (هانث، ۲۰۰۷؛ ۲۰۱۴). این سه بُعد پایه‌های مشارکت فعال فرد در جامعه هستند. در سطح دوم، وقتی این اشکال بازشناسی آسیب می‌بینند (مثلاً از طریق خشونت، تبعیض یا تحقیر یا انگ‌های اجتماعی)، افراد دچار تجربهٔ «نادیده‌انگاری» می‌شوند که هم به هویت فردی آسیب می‌زند و هم پیوندهای اجتماعی را تضعیف می‌کند؛ تجربهٔ مشترکی که در بیماران روانی بسیار رایج‌تر از جمعیت عمومی است (شال‌بافان و همکاران، ۲۰۲۳؛ سهرابی و همکاران، ۲۰۱۶؛ سهرابی و همکاران، ۲۰۱۷؛ تورالس و همکاران، ۲۰۲۳)[65].

یکی از تبعات ناگوار این تبعیض‌های اجتماعی خودکشی است که به‌دلیل پرهیز از انگ‌های اجتماعی و تبعیض و درنتیجه، پیگیری ناکافی درمان، موجب تشدید سیر بیماری می‌شود (سهرابی و همکاران، ۲۰۱۹) بسیاری از تعارض‌های اجتماعی نیز در همین چهارچوب قابل‌فهم‌اند: واکنش‌هایی به بی‌عدالتی و تلاش برای گسترش یا ترمیم بازشناسی. در سطح سوم، این فرایندها تنها زمانی به هم‌بستگی پایدار منجر می‌شوند که در نهادهای اجتماعی تثبیت شوند. مفهوم «عدالت شناسایی» در اینجا اهمیت پیدا می‌کند؛ یعنی نهادهایی مانند خانواده، قانون، آموزش و بازار کار باید شرایطی فراهم کنند که افراد بتوانند متقابلاً احساس احترام و ارزشمندی داشته باشند. اگر این شرایط برقرار باشد، افراد خود را اعضای معتبر جامعه می‌دانند و هم‌بستگی اجتماعی تقویت می‌شود.

در مجموع، مقاله نشان می‌دهد که اعتماد، خودارزشمندی و عزت‌نفس به‌طور مستقیم با ساختارهای اجتماعی و تعارض‌ها در ارتباط‌اند و این پیوند می‌تواند شکاف میان رویکردهای روان‌شناختی و تحلیل‌های اجتماعی را کاهش دهد (گوفمن، ۲۰۲۳؛[66] تیلور و همکاران، ۲۰۲۲). بااین‌حال، پژوهش به تحلیل نظری محدود است و به بررسی‌های تجربی و همچنین توجه بیشتر به فرهنگ‌های غیرغربی نیاز دارد. در نهایت، نتیجهٔ اصلی این است که در جوامع متکثر، هم‌بستگی نه از طریق یکسان‌سازی افراد، بلکه از راه تقویت روابط بازشناسی شکل می‌گیرد؛ جایی که عدالت اجتماعی و پیوندهای عاطفی مکمل یکدیگرند و به بازسازی اعتماد، احترام و عزت‌نفس جمعی کمک می‌کنند (هانث، ۱۹۹۶؛ راچمد، ۲۰۲۲) . درمجموع، یافته‌های این پژوهش علاوه‌بر اهمیت نظری، می‌توانند در حوزهٔ روان‌شناسی اجتماعی و سلامت روان نیز کاربرد داشته باشند؛ به‌ویژه، در تبیین احساس تعلق، هویت اجتماعی و پیشگیری از آسیب‌های روانی ناشی از طرد اجتماعی (آلن و همکاران، ۲۰۲۲؛[67] شولتن و همکاران، ۲۰۲۳[68])، مدل ارائه‌شده می‌تواند چهارچوبی مفهومی فراهم آورد.

تشکر و قدردانی

بدین وسیله از تمامی افرادی که در فرایند استخراج، بررسی و نظارت بر یافته‌های این پژوهش ما را یاری رسانده‌اند، صمیمانه قدردانی می‌شود. این مطالعه به‌عنوان پژوهشی مستقل و تحت نظارت استادان راهنما و مشاور، اعضای هیئت علمی دانشگاه آزاد کرمانشاه، انجام شده است.

حمایت مالی

این مطالعه هیچ‌گونه حمایت مالی از سوی نهاد یا سازمانی دریافت نکرده است.

[۶۳] فیلسوف فرانسوی پل ریکور (۱۹۱۳-۲۰۰۵): Paul Ricœur

[64] Paul Ricoeur (2007)

[65] Julio Torales, T. R. Aveiro-Róbalo, C. Ríos-González, I. Barrios, J. Almirón-Santacruz, I. González-Urbieta, T. Caycho-Rodríguez, J. M. Castaldelli-Maia & A. Ventriglio (2023)

[66] Erving Goffman (2023)

[67] Kelly-Ann Allen, David L. Gray, Roy F. Baumeister & Mark R. Leary (2022)

[68] Lisa Scholten, J. Betkó, Maurice Gesthuizen, G. Fransen-Kuppens, R. de Vet & J. Wolf (2023)

[Downloaded from shenakht.muk.ac.ir on 2026-11-11]

تضاد منافع

نویسندگان اعلام می‌کنند که هیچ‌گونه تضاد منافعی در ارتباط با این پژوهش ندارند.

REFERENCES

1. Allen KA, Gray DL, Baumeister RF, Leary MR. The Need to Belong: A Deep Dive Into the Origins, Implications, and Future of a Foundational Construct. Educ Psychol Rev. 2022;34(2):1133-1156. DOI: 10.1007/s10648-021-09633-6
2. Allen KA, Kern ML, Rozek CS, McInerney DM, Slavich GM. Belonging: A Review of Conceptual Issues, an Integrative Framework, and Directions for Future Research. Aust J Psychol. 2021;73(1):87-102. DOI: 10.1080/00049530.2021.1883409
3. Anderson J, Honneth A. Autonomy, Vulnerability, Recognition, and Justice. In: Christman J, Anderson J, editors. Autonomy and the Challenges to Liberalism: New Essays. Cambridge: Cambridge University Press; 2005. p. 127-149. DOI: 10.1017/CBO9780511610325.008
4. Beck U. Risk Society: Towards a New Modernity. London: Sage. 1992. Link
5. Forst R. The Right to Justification: Elements of a Constructivist Theory of Justice. New York: Columbia University Press. 2012. Link
6. Forst R. Justification and Critique: Towards a Critical Theory of Politics. Cambridge: Polity. 2014. Link
7. Fraser N, Honneth A. Redistribution or Recognition? A Political-Philosophical Exchange. London: Verso. 2003. Link
8. Geuss R. The Idea of a Critical Theory: Habermas and the Frankfurt School. Cambridge: Cambridge University Press. 1981. Link
9. Goffman E. The Presentation of Self in Everyday Life. In: Social Theory Re-Wired. 2nd ed. London: Routledge. 2023:450-459. https://doi.org/10.4324/9781003320609-59
10. Habermas J. Between Facts and Norms: Contributions to a Discourse Theory of Law and Democracy. Cambridge: Polity Press. 1996/2015. Link
11. Heath RL. Mind, Self, and Society. In: The SAGE Handbook of Public Relations. 2nd ed. Thousand Oaks: Sage. 2010:1-4. Link
12. Holmes J. John Bowlby and Attachment Theory. London: Routledge. 2014. DOI: 10.4324/9781315879772
13. Honneth A. The Struggle for Recognition: The Moral Grammar of Social Conflicts. Cambridge (MA): MIT Press. 1996. Link
14. Honneth A. Recognition and Justice: Outline of a Plural Theory of Justice. Acta Sociol. 2004;47(4):351-364. DOI: 10.1177/0001699304048668
15. Honneth A. Recognition as Ideology. In: Recognition and Power. Cambridge: Cambridge University Press. 2007:323-347. DOI: 10.1017/CBO9780511498732.013
16. Honneth A. Reification: A New Look at an Old Idea. Oxford: Oxford University Press. 2008. DOI: 10.1093/acprof:oso/9780195320466.001.0001
17. Honneth A. Pathologies of Reason: On the Legacy of Critical Theory. New York: Columbia University Press. 2009. DOI: 10.7312/honn14624
18. Honneth A. Freedom's Right: The Social Foundations of Democratic Life. New York: Columbia University Press. 2014. DOI: 10.7312/honn16246
19. Honneth A. The I in We: Studies in the Theory of Recognition. Cambridge: Polity. 2014. Link
20. Honneth A, Joas H. Social Action and Human Nature. Cambridge: Cambridge University Press. 1988. Link
21. Honneth A, Margalit A. Recognition. Proc Aristot Soc Suppl Vol. 2001;75:111-139. DOI: 10.1111/1467-8349.00081
22. Ikäheimo H. A Vital Human Need: Recognition as Inclusion in Personhood. Eur J Polit Theory. 2009;8(1):31-45. DOI: 10.1177/1474885108096958
23. Jaeggi R. Alienation. New York: Columbia University Press. 2014. DOI: 10.7312/jaeg15198
24. Koskinen E, Laitinen A, Stevanovic M. Recognition in Interaction: Theoretical and Empirical Observations. Front Sociol. 2024;8:1223203. DOI: 10.3389/fsoc.2023.1223203
25. Lincoln YS, Guba EG. Naturalistic Inquiry. Newbury Park: Sage. 1985. Link
26. Makui Y, Mesbahian H. Axel Honneth and the Ethics of Recognition: Obstacles and Possibilities. J Philos Investig. 2022;16(38):583-615. DOI: 10.22034/jpiut.2021.46390.2855
27. Mead GH. Mind, Self, and Society. Chicago: University of Chicago Press. 1934. Link
28. Mikulincer M, Shaver PR. Attachment in Adulthood: Structure, Dynamics, and Change. New York: Guilford Press. 2010. Link
29. Rawls J. A Theory of Justice. In: Applied Ethics. London: Routledge. 2017:21-29. DOI: 10.4324/9781315097176-4
30. Ricoeur P. The Course of Recognition. Cambridge (MA): Harvard University Press. 2007. DOI: 10.2307/j.ctv1dv0tv0
31. Rosa H. Resonance: A Sociology of Our Relationship to the World. Cambridge: Polity. 2019. Link
32. Sanford N. Self and Society: Social Change and Individual Development. London: Routledge. 2017. Link
33. Schoebi D, Randall AK. Emotional Dynamics in Intimate Relationships. Emot Rev. 2015;7(4):342-348. Link: 10.1177/1754073915590620
34. Scholten L, Betkó J, Gesthuizen M, Fransen-Kuppens G, de Vet R, Wolf J. Reciprocal Relations Between Financial Hardship, Sense of Societal Belonging and Mental Health for Social Assistance Recipients. Soc Sci Med. 2023;321:115781. DOI: 10.1016/j.socscimed.2023.115781
35. Shabani A, Manoochehri A, Mesbahian H, Shariati E. Recognition Theory in the Absence of "The Non-Western Other": A Critical Encounter with Honneth's Theory of Recognition. Pizhūhish-i Siyāsat-i Nazāri. 2023;32(32):23-51. Link
36. Sharp R. Refugee Recognition: Reconsidering Honneth in Light of Benjamin and Klein. Psychoanal Cult Soc. 2025;30(3):604-614. DOI: 10.1057/s41282-024-00477-x
37. Sohrabi F, Esfandyari G, Yousefi F, Abdollahi N, Saed G, Bakhivushi SH. The Relationships Between Self-Esteem, Demographic Variables, Psychiatric Diagnosis and Frequency of Hospitalization With Mental Illness Stigma in Psychiatric Patients. Shenakht J Psychol Psychiatry. 2017;3(4):27-38. Link
38. Sohrabi F, saed G, Abdollahi N, Ramezani G. The Relationship with Suicidal Thought and Stigma and Self-esteem in Psychiatric Patients. Iran J Psy Nurs. 2019;7(3):48-54. Link
39. Sohrabi F, Yousefi F, Esfandyari G, Saed G, Abdollahi N, Bakhivushi S. Suicide and its relationship with demographic variables, psychiatric diagnosis and duration of disorders in patients of Ghods psychiatric

[Downloaded from shenakht.muk.ac.ir on 2026-11-11]

hospital. Shenakht J Psychol Psychiatry. 2017;4(3):49-57. Link
40. Tajfel H. Social Identity and Intergroup Relations. Cambridge: Cambridge University Press. 2010. Link
41. Taylor C. Multiculturalism: Examining the Politics of Recognition. Princeton: Princeton University Press. 1994. DOI: 10.2307/j.ctt7snkj.6
42. Taylor C. The Politics of Recognition. In: Campus Wars. London: Routledge. 2021:249-263. DOI: 10.4324/9780429038556-26
43. Taylor LK, O'Driscoll D, Merrilees CE, Goeke-Morey M, Shirlow P, Cummings EM. Trust, Forgiveness, and Peace: The Influence of Adolescent Social Identity in a Setting of Intergroup Conflict. Int J Behav Dev. 2022;46(2):101-111. DOI: 10.1177/01650254211066768
44. Torales J, Aveiro-Róbalo TR, Ríos-González C, Barrios I, Almirón-Santacruz J, González-Urbieta I, et al. Discrimination, Stigma and Mental Health: What's Next? Int Rev Psychiatry. 2023;35(3-4):242-250. DOI: 10.1080/09540261.2023.2186218
45. Trepte S, Loy LS. Social Identity Theory and Self-Categorization Theory. In: The International Encyclopedia of Media Effects. 2017;63:1-13. DOI: 10.1002/9781118783764.wbieme0088
46. Zurn C. Recognition, Redistribution, and Democracy: Dilemmas of Honneth's Critical Social Theory. Eur J Philos. 2005;13(1). DOI: 10.1111/j.0966-8373.2005.00223.x

[Downloaded from shenakht.muk.ac.ir on 2026-11-11]